

شهرگریزی در اندیشه شعری سواره ایلخانی زاده و احمد عبدالمعطی حجازی

اسماعیل برواسی (نویسنده مسئول)؛ علی گنجیان خناری^۲

نوع مقاله: پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۷ فروردین ۱۴۰۱؛ تاریخ پذیرش: ۳۰ آذر ۱۴۰۱؛ صص. ۱۰۵-۱۲۱

DOI: <https://doi.org/10.34785/J09.2022.007>

چکیده

کورتیه

سواره ایلخانی زاده شاعر بلندآوازه کُرد و احمد عبدالمعطی حجازی شاعر مشهور عرب (مصری) از شعرای معاصر در قرن بیستم هستند که در اشعارشان، زمزمه نکویش زندگی شهری آمیخته با صنعت و مدرنیته و گرایش به زندگی بی‌آلایش روستایی به گوش می‌رسد، چندانکه شهرگریزی یکی از ویژگی‌های برجسته سروده‌های این دو شاعر است. از آن روی که تاکنون جستار مستقلی به تحلیل تطبیقی پدیده شهرگریزی در شعر سواره و حجازی نپرداخته است، لذا نگارندگان در پژوهش حاضر برآنند تا به بررسی تطبیقی شهرهراسی در سروده‌های دو شاعر پردازند. مسأله بنیادین پژوهش حاضر این است که پدیده شهرگریزی، چگونه و در چه قالب‌هایی در سروده‌های دو شاعر نمود یافته و با چه مفاهیم و مضامین شعری‌ای پیوند خورده است؟ در راستای بررسی این مسأله، نگارندگان از بُن-مایه‌های مکتب ادبیات تطبیقی آمریکایی و رویکرد توصیفی - تحلیلی مبتنی بر بررسی درون‌مایه سروده‌های دو شاعر بهره گرفته‌اند. ابراز تنفر از نمادهای صنعت و مدرنیته، دلزدگی از فضای آلوده و عناصر و المان‌های شهری، احساس پُرمردگی و دل‌تنگی، بی‌رحمی و روابط اجتماعی سرد، روی برتافتن از شهر و گرایش بازگشت به روستا از پُرسامدترین نمودهای شهرگریزی در سروده‌های دو شاعر است. حجم شهرسروده‌های حجازی و پردازش جنبه‌های گونه‌گون شهرگریزی در اشعار وی، بسیار بیشتر از شهرسروده‌های سواره است. اما دغدغه شهرگریزی در تصاویر شعری سواره بیشتر معطوف به آمیزش با جلوه اسطوره‌ای و رازآلود طبیعت و غرق شدن در زمزمه زلال سنگریزه‌های چشمه‌ساران است.

سواره نیلخانی زاده شاعیری به‌ناویانگی کُرد و نه‌محمد عبدالمعطی حجازی شاعیری به‌ناویانگی عرب له شاعیرانی هاوچه‌رخنی سده‌ی بیسته‌من که شیعه‌کانیان رده‌خنه له ژیانی شارستانی تیکه‌ل به پیشه‌سازی و مؤدیرنیزم ده‌گرت و مهیلی ژیان له ناوچه لادییه پاکه‌کان، تاکوو تاراددیه‌ک چه‌مکه‌کانی هه‌لاتن له ژیانی شار وه‌ک تاییه‌تسه‌ندییه‌کی دیار سه‌بر ده‌کرتن که له شیعه‌کانی نه‌و دوو شاعیره‌دا هاتوده. به‌و پییه‌ی لیکوئینه‌ویه‌کی سه‌بره‌خو هیشتا شیکارییه‌کی به‌راورد کاری بو دیارده‌ی هه‌لاتن له ژیانی شار له شیعی سواره و حیجازیدا نه‌کردوه، بویه نوسهران به‌نیازن له‌م لیکوئینه‌ویه‌دا به شیوه‌کی به‌راورد کاری فویبای شار له شیعه‌کانی نه‌و دوو شاعیره‌دا شی بکه‌نه‌وه. مه‌سه‌له‌ی بنه‌رتیبه‌ی نه‌م لیکوئینه‌ویه‌ نه‌ویه که دیارده‌ی هه‌لاتن له ژیانی شار له شیعه‌کانی نه‌و دوو شاعیره‌دا چون و به چ فؤرمیتیک درده‌که‌ویت و په‌یوه‌ندی به چ چه‌مک و ته‌وه‌دی شیعییه‌وه هه‌یه؟ نوسهران بو لیکوئینه‌وه له‌م بابه‌ته، بنه‌ماکانی قوتابخانه‌ی نه‌ده‌یی به‌راورد کاری نه‌میریکی و ریتبازنکی وه‌سفکه‌ر-شیکارییان به‌کاره‌یتناوه که له‌سه‌ر بنه‌مای لیکوئینه‌وه له ته‌وه‌دی شیعه‌کانی نه‌و دوو شاعیره دامه‌زراوه. ده‌برینی رق و قین له هیتماکانی پیشه‌سازی و مؤدیرنیزم، بیژاری له فه‌زا پیسه‌شارییه‌کان و هه‌ست‌کردن به پُربونه‌وه و نؤستالژیا، درنده‌یی و ساردی په‌یوه‌ندییه کؤمه‌لایه‌تیه‌یه‌کان، حی‌هیشتی شار و مهیلی گه‌رانه‌وه بو گونده‌کان، زؤرتین درکه‌وتنی هه‌لاتن له ژیانی شارن له ناو شیعه‌کانی دوو شاعیردا. ژماره‌ی شیعه‌کانی حیجازی و پُرسوس‌کردنی لایه‌نه جؤراوچوره‌کانی هه‌لاتن له ژیانی شار له شیعه‌کانی‌دا زؤر زیاتره له‌و شیعه‌انه‌ی که سواره نوسویه‌تی، به‌لام شار-دوورکه‌وتنه‌وه له وینه شیعییه‌کانی سواره‌دا زیاتر تیکه‌لا‌بوونه له‌گه‌ل نه‌فسانه‌یی و نه‌ییتی سروشت و نوم بوونه له ناو هه‌زه‌مه‌ی زولالی خیزه‌ورده‌کانی کانیه‌کاندا.

واژه‌گان کلیدی: شعر کُردی؛ شعر عربی؛ شهرگریزی؛ سواره ایلخانی-زاده؛ عبدالمعطی حجازی؛ ادبیات تطبیقی.

واژه‌گه‌لی سه‌ره‌کی: شیعی کوردی؛ شیعی عربی؛ هه‌لاتن له ژیانی شار؛ سواره نیلخانی زاده؛ عبدالمعطی حیجازی؛ نه‌ده‌یی به‌راورد کارانه.

۱- مقدمه

عصر حاضر دوره شتاب یافتن روند تبدیل زندگی روستایی به زندگی مُدرن شهری و به تبع آن، مدفون شدن سادگی و بی‌آلایشی حیات روستایی در زیر توده‌های خاکستر زندگی پر زرق و برق و سرشار از آلایش شهر است. پیامد چنین تحوّل، ادغام شدن مناطق روستایی در نواحی شهری یا تبدیل شدن مناطق روستایی به حاشیه کلان‌شهرها و تغییر هویت زندگی و فرهنگ روستایی در نتیجه تاب‌ناوردن در برابر هژمونی فرهنگ غالب شهری و گرایش داشتن به مرکز است.

علاوه بر این، تمرکز امکانات و منابع ثروت و قدرت در محیط شهری، جریان فزاینده مهاجرت از روستا به شهر را در پی داشته و سیل عظیم مهاجران را به سمت شهرها روانه ساخته است که این امر به نوبه خود، نیاز به گسترش فضای سکونتگاه‌های شهری و توسعه دامنه شهر به سمت مناطق حاشیه‌ای و در نتیجه، تخریب نواحی روستایی و تبدیل آن به شهرک‌های حاشیه شهر را به دنبال داشته است.

پیامد میرایی جوامع روستایی و ایستایی قلب تپنده آن‌ها و متعاقباً زایش کلان‌شهرها و پویایی روزافزونشان، پدیدار شدن جوامع انسانی سرگشته در تلاطم امواج صنعت و مدرنیته و احساس ازخودبیگانگی ناشی از گسستن از زادگاه نخستین و زیستن در محیط مکانیکی نامأنوسی است که آهن، سیمان و یخبندان عاطفی بر روابط میان افراد آن سایه افکنده است. در محیط آهنی و سرشار از هیاهو و آلودگی شهر، آن کس که روحی لطیف‌تر و احساسی نازک‌تر دارد، بیش از سایرین در رنج بوده و احساس غربت و تنهایی اش صدچندان می‌گردد. در این میان، شاعران و هنرمندان به واسطه چیرگی جنبه عاطفی و احساسی بر شخصیتشان و تفاوت نگاه و رویکردشان در بینش هستی، بیشتر از سایرین از محیط سخت و سنگی شهر در عذاب‌اند؛ چندان‌که آثار ادبی و هنری‌شان متأثر از رنگ سیاه فضای دودگرفته شهر می‌گردد. در میان شعرای معاصر، سواره ایلخانی‌زاده و احمد عبدالمعطی حجازی از جمله شاعرانی هستند که ترک روستا و سکونت در محیط شهر، اشعارشان را به سوی دوگانگی دیالکتیکی نمایان در نکوهش شهر و گریز از محیط شهری و تصویر اسطوره‌ای از روستا و اشتیاق بازگشت به آن سوق داده است.

با توجه به تجلی و حضور چشمگیر پدیده شهرگزینی در اشعار دو شاعر و نیز از آن روی که تاکنون جستار مستقلی به بررسی تطبیقی شهرهراسی و شهرگزینی در اشعارشان نپرداخته است و نیز وجود قرابت‌های فرهنگی و اجتماعی میان جامعه ایران و مصر به عنوان خاستگاه دو شاعر، لذا نگارندگان در پژوهش حاضر برآنند که به بررسی تطبیقی این پدیده در شعر سواره و حجازی پرداخته و به پرسش‌هایی از این قبیل پاسخ گویند:

۱- جلوه شهرهراسی و شهرگزینی در سروده‌های سواره^۱ و حجازی چگونه است و در چه اشکال و تصاویری نمایان می‌گردد؟ ۲- وجوه اختلاف و اشتراک دو شاعر در درون‌مایه شهرگزینی در چیست؟

۲- پیشینه پژوهش

در مورد آثار ادبی سواره ایلخانی‌زاده پژوهش‌هایی انجام گرفته است که بدان اشاره می‌شود: نقش سواره ایلخانی‌زاده در نوگرایی شعرگردی (۱۳۸۶) عنوان کتابی است که توسط شنو محمد محمود نگاشته شده و نگارنده آن به واکاوی نقش و جایگاه سواره در روند نوگرایی شعرگردی معاصر پرداخته است. «بررسی شعر عقاب سواره از منظر ساختارگرایی» (۱۳۹۴) مقاله‌ای است به قلم جعفر قهرمانی که در پژوهشنامه ادبیات گردی منتشر شده و در آن به بررسی شعر عقاب از دیدگاه ساختارگرایی پرداخته شده است. «نماد در شعر شاعران گرد (هیمن، هزار، سواره ایلخانی‌زاده و جلال ملک‌شاه)» (۱۳۹۶) پایان‌نامه‌ای نگاشته شده به قلم احمد رحیمی در دانشگاه رازی کرمانشاه است که نگارنده آن به بررسی نماد در شعر شاعران گرد از جمله سواره پرداخته است. «بررسی تطبیقی سبک‌شناسانه شعر هه‌لو سواره ایلخانی‌زاده و النسر عمر أبوریشه» (۱۳۹۷) مقاله‌ای از صلاح‌الدین عبدی و ناصح ملایی و منتشر شده در پژوهشنامه ادبیات گردی است که در آن، نویسندگان به تحلیل تطبیقی سبک‌شناسی دو شعر عقاب پرداخته‌اند. «بررسی زبان سمبولیک اجتماعی در شعر خه‌وه به‌ردینه سواره ایلخانی‌زاده» (۱۴۰۰) مقاله‌ای به قلم بهار کاظمی و جمال احمدی است که در فصلنامه ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین منتشر شده و نویسندگان آن به بررسی کارکرد نمادگرایی در بازنمایی وقایع اجتماعی - سیاسی در شعر «خواب سنگی» سواره پرداخته‌اند.

درباره اشعار عبدالمعطی حجازی پژوهش‌هایی همچون جستارهای زیر صورت گرفته است: «بررسی تطبیقی نوستالژی در اشعار احمد عبدالمعطی حجازی و نادر نادرپور» (۱۳۹۰) مقاله‌ای به قلم خلیل پروینی و سجّاد اسماعیلی و منتشر شده در مجله نقد و ادبیات تطبیقی است که وجوه نوستالژیکی دوری از سرزمین، کودکی و ... را در اشعار دو شاعر مورد بررسی قرار داده است. «بررسی تطبیقی نوستالژی در شعر منوچهر آتشی و عبدالمعطی حجازی» (۱۳۹۰) پایان‌نامه‌ای نگارش‌یافته در دانشگاه محقق اردبیلی به قلم مینا پژوهان است که نگارنده آن به بررسی جلوه‌های نوستالژی و غم غربت و حسرت بر گذشته در اشعار دو شاعر پرداخته است. مقاله «بررسی تطبیقی شهرگزیزی و بدوی‌گرایی در شعر سهراب سپهری و عبدالمعطی حجازی» (۱۳۹۱) توسط احمدرضا حیدریان شهری در مجله زبان و ادبیات عربی دانشگاه فردوسی نگاشته شده و در آن به بررسی شهرگزیزی در اشعار سپهری و حجازی پرداخته شده است. مقاله «وجوه تقابل شهر و روستا از منظر عبدالمعطی حجازی» (۱۳۹۱) مقاله‌ای به قلم مجید صالح‌بک و فرشته فرضی‌شوب و منتشر شده در مجله لسان مبین است که در آن به بررسی جلوه‌های تقابل روستا و شهر در اشعار حجازی پرداخته شده است. «بررسی تطبیقی رویکرد شهرگزیزی در اشعار عبدالمعطی حجازی و پروین اعتصامی» (۱۴۰۰) مقاله‌ای است که توسط مهدی شاهرخ، علی بابایی و سلیمان سادات اشکور در کاوش‌نامه ادبیات تطبیقی نگاشته شده و نگارندگان به بررسی تطبیقی شهرگزیزی در اشعار دو شاعر پرداخته‌اند. «بررسی سنجشی تقابل شهر و روستا در شعر محمدرضا عبدالملکیان و احمد عبدالمعطی حجازی» (۱۳۹۶) مقاله‌ای نگاشته‌شده به قلم صابره سیاوشی و صغری میرسالاری در نشریه پژوهش‌های تطبیقی زبان و ادبیات ملل است که در آن، وجوه تقابل شهر و روستا در اشعار دو شاعر بررسی شده است. وجه تمایز و تازگی جستار حاضر نسبت به پژوهش‌های انجام‌شده در مورد اشعار سواره و حجازی آن است که در هیچ یک از این پژوهش‌ها، جستاری تطبیقی میان سروده‌های دو شاعر و به‌خصوص در موضوع شهرهراسی و شهرگزیزی صورت نگرفته است و هیچ‌یک از این پژوهش‌ها با رویکردی جامعه‌شناختی و با کاربرد منابع و نظریه‌های جامعه‌شناسی به بررسی پدیده شهرگزیزی و شهرهراسی در اشعار حجازی و سواره نپرداخته است؛ همچنان‌که وجود قرابت‌های فرهنگی و اجتماعی میان جامعه ایران و مصر به عنوان بستر ظهور دو شاعر، زمینه‌ای مناسب برای پژوهش تطبیقی میان سروده‌هایشان فراهم آورده است. همین امر نگارندگان را به بررسی تطبیقی شهرسروده‌های دو شاعر فراخوانده است.

۳- روش پژوهش

در پژوهش حاضر، نگارندگان با روش توصیفی - تحلیلی به بررسی تطبیقی شهرسروده‌های سواره و حجازی خواهند پرداخت. بدین منظور، سروده‌های دارای درون‌مایه شهرگزیزی در دیوان دو شاعر مورد تحلیل و واکاوی قرار گرفته (در میان سروده‌های سواره، تأکید و تکیه اصلی بر شعر «شهر» است که شهرسروده اصلی سواره محسوب می‌شود) و با الهام‌گیری از اصول مکتب ادبیات تطبیقی آمریکایی به تحلیل تطبیقی جلوه‌های شهرگزیزی در اشعار سواره و حجازی و بررسی وجوه اشتراک و اختلاف دو شاعر پرداخته خواهد شد. «در دیدگاه مکتب ادبیات تطبیقی آمریکایی، صرف تشابه در شیوه‌های ادبی یا موضوعات و اندیشه‌ها میان دو یا چند ادبیات مختلف، انگیزه‌ای قوی برای پژوهش‌های تطبیقی است» (دراقی، ۱۹۹۲: ۶۰). در این مکتب، وجود تأثیر و تأثر شرط لازم و ضروری در ادبیات تطبیقی نیست و معیار اصیل که بیشتر مورد تأکید است، همان تشابه است؛ بنابراین «رویکرد آمریکایی، وجود روابط تاریخی را در ادبیات تطبیقی ملاک قرار نمی‌دهد و به بررسی مشابهت‌ها و تفاوت‌ها میان آداب مختلف می‌پردازد» (نظری منظم و منصور، ۱۳۸۹: ۱).

۴- شهرگزیزی

در اصطلاح جغرافیا و جامعه‌شناسی، «شهرگزیزی یا مهاجرت معکوس، حرکت جمعیت از نواحی شهری به نواحی روستایی است که عموماً با مهاجرت از شهر به روستا همراه است» (رضوانی، ۱۳۸۹: ۴۹). «شهرگزیزی شامل تمرکززدایی^۲ و مهاجرت از شهرهای کوچک و بزرگ به نواحی روستایی مجاور و نیز شامل تراکم‌زدایی^۳ و مهاجرت درون‌منطقه‌ای از نواحی کلان‌شهری به نواحی روستایی می‌باشد» (وودز، ۱۳۹۰: ۱۲۶). این امر می‌تواند پیامد وضعیت اقتصادی نامطلوب و برآورده‌نشدن نیازهای مادی جمعیت شهری باشد یا در پی فقدان آرامش در محیط شلوغ و آلوده شهر ایجاد گردد؛ زیرا «تراکم جمعیت در مناطق شهری، افراد را دچار فشارهای روحی می‌کند و آرامش زندگی را به هم می‌زند» (کوئن، ۱۳۸۸: ۳۶۴) و همچنان‌که زیمل می‌گوید «زندگی شهری، ذهن را با سیل تصاویر، تأثیرات، احساسات و مشغله‌ها انباشته می‌کند و تقابل شدیدی با آهنگ آرام، مألوف و بی‌دردسر زندگی در روستا دارد» (Simmel, 1950: 395). در چنین شرایطی، جمعیت افسرده و دلزده از شهرنشینی، محیط شهر را به سوی نواحی روستایی ترک کرده و به تعبیری دیگر، به موطن اصلی خود بازمی‌گردند. از رویکرد ادبی، شهرگزیزی برون‌داد ناسازگاری روحی شاعر با محیط جنون‌آمیز شهری و گریزگاه گسستن از بند هیاهوی افسارگسیخته و فضای آلوده و مکانیکی و صنعت‌زده «شهر به منزله عرصه انسان‌های تنها و مطرود» (ساوج و وارد، ۱۳۸۷: ۱۵۶) است؛ آن‌جا که ذهن حسابگر و مادی‌اندیش شهرنشین، همه‌چیز حتی احساس و عاطفه را به اعتبار ارزش افزوده می‌سنجد و دریچه هستی‌شناختی‌اش تنها بر عالم مه‌آلود ماده و صنعت گشوده می‌شود. در چنین محیطی، روح آزردۀ شاعر، «ندای بازگشت به سرشت بی‌آلایش و راستین و بازگشت به دامن طبیعت و فریاد شهرگزیزی سَر می‌دهد» (علی، ۲۰۰۵: ۱۷۳).

۵- نگاهی به زندگی و شعر سواره ایلخانی‌زاده و احمد عبدالمعطی حجازی

۱-۵- سواره

سواره ایلخانی‌زاده شاعر نامدار گُرد «در سال ۱۳۱۶ شمسی در روستای تُرجان به دنیا آمد» (ایلخانی‌زاده، ۱۳۷۹: ۱). «در هفت سالگی به کلاس درس احمد کس‌نژانی فرستاده شد و در محضر وی، به فراگیری علوم ابتدایی پرداخت» (کاظمی و احمدی، ۱۴۰۰: ۱۲۰). به سبب فقدان شرایط و امکانات لازم در منطقه، «برای ادامه تحصیل رهسپار تهران شد و در رشته حقوق و علوم قضایی به تحصیل پرداخت» (بهره‌ور، ۲۰۱۱: ۴۰). سواره از پیشگامان شعر نو در ادبیات گُردی است و چنان‌که شیرکو بی‌کس بیان داشته، «در جلوه‌گاه شعر نو کردستان ایران، سواره شیوه‌ای جدیدتر و ثمره تجربه‌ای تازه‌تر بود و با نوای طنین‌انداز روزگاری دیگر نغمه سر داد و تابشی خیره‌کننده بود. مهم‌ترین ویژگی سواره این است که بازتاب صدای دیگران و سایه این و آن نبود» (ایلخانی‌زاده، ۲۰۰۷: ۱۴-۱۵). با وجود نوگرایی سواره در ساختار شعری لکن وی از رویکرد زبانی و فرهنگی، شاعری بدوی‌گراست. این بدوی‌گرایی^۴ در جای‌جای سروده‌های سواره موج می‌زند، تا بدان‌جا که کاربرد واژگان کهن و گرایش به طبیعت و روستا، نگاره‌های شعری‌اش را به تابلوی بازنمایی دنیای سیاه‌چادرها و ذهن و روح شاعرانه سیال در سکونتگاه‌های روستایی مالمال از عطر کاهگل‌های نمناک بدل ساخته است.

2. Decentralization
3. Deconcentration
4. primitivism

۲-۵- عبدالمعطی حجازی

احمد عبدالمعطی حجازی شاعر مشهور مصری «در سال ۱۹۳۵ در روستای تلا در منوفیه زاده شد» (المنصره، ۱۹۶۵: ۳۳). «تحصیلات ابتدایی را در روستا گذراند، سپس برای ادامه تحصیل به قاهره رفت» (موسی حموده، ۲۰۰۶: ۷). «سال‌های طولانی از زندگی اش را در غربت سپری کرد و یاد و خاطره روستا همواره در ناخودآگاهش ریشه‌دار بود» (فهمی، ۱۹۸۱: ۲۱۵). شهرسروده‌های حجازی، «یک میکرو - جامعه‌شناسی زندگی روزمره و شهر و یک منظره از زندگی پُر سر و صداست» (جیلوش، ۱۳۸۸: ۵۷). «پس‌زمینه بیشتر سروده‌های او را نگاره‌ای از طبیعت رازآمیز روستا شکل می‌دهد. به بیان روشن‌تر، سازه‌های اصلی تکرار شده در شعر حجازی که قالب موتیف به خود گرفته، همان عناصر ادبیات رمانتیک است» (حیدریان‌شهری، ۱۳۹۱: ۴۱). از این رویکرد، درون‌مایه غالب سروده‌های حجازی آمیخته با احساسی ژرف و نوستالژیک در بازگشت به روستا و پناه‌بردن به دوران زندگی بی‌آلایشی است که طبیعت، شالوده بنیادین آن را تشکیل می‌دهد.

۶- نموده‌های شهرگریزی در سروده‌های سواره و حجازی

چنان‌که پیشتر اشاره شد، سواره و حجازی به ناگزیر و برای ادامه تحصیل، زادگاه رؤیایی و سکونتگاه آرمانی خویش را ترک گفته و در شهر مالا مال از غوغای ماشین‌ها و ازدحام جمعیت سرگشته از معضلات زندگی شهرنشینی ساکن شدند؛ تجربه‌ای که جلوه متفاوتی به سروده‌های دو شاعر بخشید و خلوتگاه و سرای شاعرانه آن دو را به غربت‌کده‌ای مالا مال از احساس تنهایی و انزوا تبدیل کرد و با تراوش انگیزشی در عاطفه و الهام شعری‌شان، به آفرینش شهرسروده‌های دربردارنده درون‌مایه شهرهراسی و شهرگریزی و اشتیاق بازگشت به روستا به‌عنوان زادگاه نخستین انجامید.

۶-۱- سیطره عناصر و سازه‌های مدرن بر زندگی شهری

طی سده‌های اخیر، با روند روبه‌رشد پدیده مهاجرت از روستا به شهر، «تشدید تراکم جمعیتی در شهرها به اشغال بیش‌از ظرفیت و گسترش ساختمان‌ها در مناطق شهرنشین منجر شده» (شالین، ۱۳۷۲: ۹۶) و از دیگر سو، ضرورت تأمین ناوگان‌های حمل و نقل شهری در جهت برآوردن نیازهای شهرنشینان به وسایط نقلیه و هرآنچه که اقتضای یک محیط شهری مدرن است، سبب تبدیل شدن کالبد و سیمای شهرها به کلکسیون آهن، سیم و سیمان و بتن گشته است؛ چندان‌که پیکره شهرها با خطوط انتقال برق، ریل‌های راه‌آهن، آسمان‌خراش‌ها، پاساژها و سایر جلوه‌های مدنیت جدید پوشانده شده و هرآنچه نسبتی با روستا و طبیعت دارد، یا به طور کامل از میان رفته یا در انزوای رکود، خموش و نهان گشته است. سواره که شاعری روستازاده و از تبار نازک‌خیالان پرورش یافته در سیاه‌چادرهای مالا مال از مهر و صفای کردستان و طبیعت بی‌آلایش روستا و سکوها و ستاوندهای کاهگلی عطرآگین است، در زمان ورود به تهران و اقامت در محیط آن با رخ‌نمودی از ساختمان‌ها و عناصر شهری مواجه می‌گردد که تضادی دیالکتیکی و تقابلی آشکار با روان طبیعت‌گرا و عاطفه بدوی وی دارد. سواره شهر را نماد فلز و مناره و ساختمان‌ها و سازه‌های سربه‌فلک‌کشیده می‌انگارد؛ همان‌جا که کبوتر عشق را مجال و مکانی برای آرمیدن نیست و خود را در محیط آکنده از هیاهویش، غریب و بیگانه می‌پندارد. شهری که سیم‌ها و کابل‌های خطوط انتقال برق و حصارهای منازلش، روح و جان سواره را درهم می‌فشارد و به اسارتش می‌کشد و سروش الهام شعری‌اش را به درد می‌آورد:

«چلوژن بژیم له شاره‌کەت؟/ له شاره‌کەت که رەمزی ئاسن و مناره‌یه/ مه‌لی ئەوین غەوارەیه/ ئە‌لێی له دەوری دەست و پێم/ ئەو‌هی که تێل و تان و رایە‌له، که‌له‌بچه‌یه!» (ایلخانی‌زاده، ۲۰۲۰: ۵۶۱).

ترجمه: «چگونه مرا یارای زیستن در شهر توست؟/ شهری که سببل آهن و مناره است/ و پرنده عشق در آن، غریب، مه‌جور و سرگشته است/ گویی بر دست و پایم/ هرآنچه از سیم و کابل و حصار است، دست‌بند اسارت است!».

تجربه حجازی در زمان رویارویی با کلان‌شهر قاهره و جلوه‌های مدنیّت در آن، از جنس همان تجربه سواره در مواجهه‌شدن با سازه‌های مدرن تهران است. حجازی که از همان نخستین روزهای چشم‌گشودن بر هستی، با نوای نی چوپانان و نسیم طراوت‌انگیز و زنده از رود نیل و آبریزهای آکنده از نیلوفر آبی و نغمه‌های خوشه‌چینان و رایحه شکوفه‌های کوچه‌باغ‌ها و منازل روستایی گل‌اندود می‌زیست، اکنون «در هزارتویی از راه‌ها و تونل‌های شهر، گمگشته و سرگردان بود» (Benjamin, 1978: 299) و تنها نگاره جلوه‌گر در برابر دیدگان، برج‌ها و آسمان‌خراش‌ها و خطوط برق و ابزارهای ارتباطی بود. در شهر دودگرفته قاهره، ساختمان‌های سیمانی به‌سان قارچ در هر گوشه و کناری سربرآورده و با سایه‌افکندن بر سطح زمین، جایی برای رشد و زیستن گیاهان برجای نگذاشته و تنها موهبت ریزش باران روی فضای فلزی و سیمانی شهر، فزونی‌یافتن زنگار آهن و جلبک‌ها و خزهای معابر است. آسمان - خراش‌ها به قبرستان گنجشک‌ها تبدیل شده و رادارها و سیم‌های برق و تلفن به طناب اعدام جوجه‌ها و دکل‌ها و تیرهای برق به چوبه اعدامی که دسته‌های پرندگان را به جوخه مرگبار کابل‌های برق می‌سپارد:

«يُقْبِلُ الْوَقْتُ وَ يَمْضِي/ دُونَ أَنْ يَنْتَقَلَ الظِّلُّ/ وَ هَذَا شَجَرُ الإِسْمَنْتِ يَنْمُو كَنَبَاتِ الفُطْرِ/ يَكْسُو قَشْرَةَ الأَرْضِ/ فَلَا مَوْضِعَ للعُشْبِ/ وَ لَا مَعْنَى لِهَذَا المَطَرِ الذَّاقِي/ فَوْقَ الحَجَرِ المُصَمَّتِ/ لَا يُنْبِتُ إِلا صَدًّا/ أَوْ طَحْلِبًا دُونَ جَذورٍ/ وَ هَذَا شَجَرُ الأِسْمَنْتِ فِي كُلِّ مَكَانٍ/ يَتَمَطَّى وَ يَخُورُ/ كَالشَّيَاطِينِ! وَ يَصْطَادُ العَصَافِرَ الَّتِي تَسْقُطُ كالأَحْجَارِ/ فِي أَجْهَزَةِ الرِّادَارِ/ أَوْ تُشَنَّقُ مِنْ أَعْنَاقِهَا الرُّغْبُ/ عَلَى أَسلاكِ آلاتِ اسْتِرَاقِ السَّمْعِ/ فِي تِلْكَ السَّمَوَاتِ الَّتِي نَعْرِفُ مِنْ شُرْفَاتِنَا/ أَنَّ العَصَافِرَ مَيِّتَةٌ الآنَ فِيهَا/ حِينَمَا يَرْتَطِمُ السَّرْبُ/ فَتَهْتَزُّ قُرُونُ المَعْدِنِ الوَهَّاجِ فِي الصَّوِّهِ الأَخِيرِ» (حجازی، ۱۹۸۲: ۲۲۷).

ترجمه: «زمان می‌آید و سپری می‌شود/ بدون اینکه سایه (تاریکی ناشی از آلودگی) برطرف شود/ و این درخت سیمان است که همچون قارچ می‌روید/ و سطح زمین را می‌پوشاند/ چنان‌که جایی نیست برای گیاهان/ و معنا و مفهومی برای این باران تندریشان/ که روی سنگ سخت و بی‌جان/ چیزی جز زنگار و اکسیداسیون نمی‌رویانند/ یا جلبک و خزه بی‌بن/ و این درخت سیمان است که در هر مکانی/ امتداد یافته و نعره برمی‌آورد/ همچون شیاطین!/ و گنجشک‌هایی را شکار می‌کند که همچون سنگ می‌افتند/ در دستگاه‌های رادار/ یا جوجه‌ها از گردن آویخته می‌شوند/ روی سیم‌های ابزارهای شنود صدا/ در آن آسمان‌هایی که ما از بالکن‌هایمان بدان آگاهیم/ هم‌اکنون گنجشک‌ها در آن جان می‌دهند/ هنگامی که دسته‌های پرندگان به سیم‌ها برخورد می‌کنند/ شاخ‌های فلز برافروخته در آخرین نور مرتعش می‌گردد».

زیستن در میان آهن‌پاره شهر و محیط سیمان‌زده آن، برای سواره و حجازی، تجسم رؤیایی تلخ است که در آن هیچ اثری از عناصر و سازه‌های بدوی و بی‌آلایش روستا نیست، چندان‌که شهر قتلگاه سادگی فطری نخست‌زادی است که گنجینه به‌ارث‌رسیده از سرشت و طبیعت دیرین را به تاراج برده و عرصه «رنجی است که سرشت غریزی انسان می‌بایست همیشه در حصار جامعه‌ای متمدن تحمل کند» (Freud, 1961: 65).

۶-۲- روابط اجتماعی سرد و فقدان عاطفه

تراکم جمعیت در نواحی شهری و رشد روزافزون زندگی آپارتمانی و وجود درهای آهنی و دیوارهای بتنی و حصارهای سیم‌خاردار، پیامدی جز دوری‌گزیدن شهرنشینان از یکدیگر و به‌سربردن در تنهایی و گمنامی در پی نداشته است. وجه مشخصه چنین محیطی، «داشتن بار عاطفی کمتر، خشک و بی‌روح بودن و سست‌شدن روابط اجتماعی، سرگستگی و حیرانی ساکنان و احساس ازخودبیگانگی در آن‌ها به دلیل تراکم بالای جمعیت، گمنامی، تقسیم کار شدید و صنعت و ماشینی‌شدن است» (نقدی، ۱۳۹۰: ۲۲۹). از سوی دیگر، «نیروهای سازنده شهرها در قرن بیستم به طور مستمر، ظالم‌تر و بی‌روح‌تر می‌شوند و انسان‌ها بر اثر توسعه نظم‌های اجتماعی بی‌روح، از امیال طبیعی خود جدا می‌شوند» (Mumford, 1961: 652) و با حلول روح مادی‌گرا و سنگی در کالبدشان، هویت و قالبی نو به خود می‌گیرند.

در زمان اقامت در تهران، سواره که از فضای سرشار از صمیمیت روستا گسسته است، با مردمانی روبرو می‌شود که دستانشان به سان آهن سرد و همچون چوبدستی خشک و بی‌روح است و هیچ صمیمیت و عاطفه‌ای در وجودشان نیست و هر نگاهشان به سان ویروسی واگیردار و زهرآلود است؛ چندان‌که در گردابه غربت و بی‌کسی خود همدمی نمی‌یابد که عقده دل نزدش بگشاید و به آیت دفتر دل شاعر گوش فرادهد. آری! انتظار محبت داشتن از چنین مردمانی، بسی بیهوده است! آنان در محیطی مردابی رشد کرده‌اند که همچون محدوده باتلاقی است که نمی‌تواند رُستنگاه شکوفه‌ها و مرغزار گل‌های عطرآگین باشد:

«دهستی گهرمی ناشنا نیه که نه‌یگوشم/ دهستی چوبیه/ به هر نیگایه ک و په‌تایه که/ گولم! هه‌ریمی زۆنگ و زهل/ چلۆن نه‌یته جاره‌گول؟/ کئ له شاری تو، له شاری قاتلی هه‌زار/ گوی نه‌داته نایه‌تی په‌روای دل؟» (ایلخانی‌زاده، 2020: 562).

ترجمه: «دستان گرم و صمیمی دوست و آشنا نیست که می‌فشارمش/ دست ابزار و چوبدستی است/ هر نگاه، همچون ویروس، منتقل‌کننده رنج و درد است/ نازنینم! چگونه امکان دارد که محدوده باتلاق/ به دشت شکوفه‌ها تبدیل شود؟/ چه کسی در شهر تو، شهر قاتل بینوایان/ به آیت دفتر دل گوش فرامی‌دهد؟».

حجازی در زمان رحل اقامت افکندن در قاهره، خود را در تنهایی و عزلت روحی مطلق می‌یابد. شاعر در نگاره‌ای به تصویرپردازی روابط اجتماعی تهی از شفقت و صمیمیت به‌دورافکنده‌شده از صحنه زندگی اجتماعی شهر می‌پردازد و خود را در قالب فردی لخت و عریان تصویر می‌کند که در لحظه عبور از خیابان، هیچ‌کس نگاه ترحم‌آمیزی به وی نمی‌اندازد و حتی اگر همچون دیوانه‌ای، برهنه و گریه‌کنان، پیاده‌روها و معابر را درنوردد، کسی لباس و عبایی بر جسم عریان وی نمی‌افکند و تکه نانی از روی دلسوزی برای برطرف کردن گرسنگی‌اش به وی نمی‌بخشد:

«رأيتُ نفسي أعبُرُ الشارعَ عاريَ الجسدِ/ أغضُّ طرفيَ خَجلاً من عورتِي/ ثمَّ أمدهُ لاسٍ تجدي التفاتاً عابراً/ نظرةً إشفاقٍ عليّ من أحدٍ/ فلم أجد!/ إذن/ لو أنني - لا قدرَ اللهُ! - أصبتُ بالجنونِ/ و سرتُ أبكي عارياً بلاحياءٍ/ فلن يردَّ واحدٌ عليّ أطرافَ الرداءِ/ لو أنني - لا قدرَ اللهُ! - سجنْتُ ثمَّ عدتُ جاعاً/ فلن يردَّ بعضُ جوعي واحدٌ من هؤلاء/ هذا الزحام لا أحد» (حجازی، ۱۹۸۲: ۳۸۱-۳۸۲).

ترجمه: «خود را می‌بینم که برهنه از خیابان عبور می‌کنم/ چشمانم را به‌خاطر شرمساری از عریان‌بودنم می‌بندم/ سپس چشم می‌گردانم/ تا کمک بگیرم از نگاهی گذرا/ نگاهی ترحم‌آمیز از کسی/ اما نیافتم! بنا براین/ اگر - خدای نکرده! - دچار جنون شوم/ و برهنه و بدون شرم، گریه‌کنم و راه بروم/ هیچ‌کسی گوشه‌ای از لباس و عبایی بر جسم نمی‌پوشاند/ اگر - خدای نکرده! - زندانی شوم، سپس گرسنه بازگردم/ کسی از این افراد، اندکی از گرسنگی مرا برطرف نمی‌کند/ در این انبوه جمعیت، کسی نیست! هیچ‌کسی!!».

سواره و حجازی به تصویرگری جامعه‌ای پرداخته‌اند که ساکنانش شکل غم‌انگیز نزدیکی بدون معاشرت را تجربه می‌کنند. فردیناند تونیس^۵ جامعه‌شناس آلمانی، نوع روابط در چنین جامعه‌ای را با اصطلاح «گزلشافت» تعریف می‌کند. «پیوندهای گزلشافت خصلتی کوتاه‌مدت و گذرا و ابزاری دارد و تابع شرایط و اهداف خاصی است و تمام تعاملات در آن ابزاری است و در جوامع شهری جایگزین پیوندهای گزلشافت می‌گردد که خصوصیات آن، پیوندهای نزدیک سنتی خویشاوندی و روابط شخصی و اغلب دائمی بین همسایگان و دوستان و حس وظیفه‌شناسی و تعهد است» (کیدنز و ساتن، ۱۳۹۵: ۲۸۰-۲۸۱) و «هویت کلی آن به وسیله حس جمع‌گرایی مشخص می‌گردد» (جنکس، ۱۳۹۶: ۵۰).

۶-۳- آلودگی هوا و آلودگی صوتی

در عصر مدرنیته و صنعت، محاصره شدن کلان‌شهرها در حلقه تنگ کارخانه‌ها و تراکم بالای جمعیت و رشد شهرنشینی و گسترش مناطق صنعتی و انتشار گازها و ذرات معلق در هوا و هیدروکربن‌های آروماتیک چندحلقه‌ای و آلاینده‌های صنعتی و دود ناشی از احتراق بنزین خودروها، فضای کلان‌شهرها را به «زغال‌شهرهای صنعتی ملالت‌بار با شمه‌ای از جهنم» (مامفورد، ۱۳۸۵: ۲۶۱ و ۳۶۹) و ورطه آلودگی بدل ساخته است که علاوه بر «اثرات تنفسی و قلبی - عروقی، با تأثیر بر عملکرد عصبی - روانی، به عنوان عاملی استرس‌زا بر سلامت روانی فرد تأثیر می‌گذارد» (Schwela & Zali, 1999: 157). از سوی دیگر، سر و صدای ایجادشده از ترافیک، قطار شهری، هواپیما، کارخانه‌ها، ساخت و ساز و مشاغل صنعتی باعث آلودگی صوتی می‌شود که «سبب بروز حساسیت عصبی، تحریک‌پذیری شدید، گرفتگی عضلات، شوک عصبی، سرگیجه، مایخولیا، ترس، آلرژی، از دست دادن تعادل بدن و خستگی می‌گردد» (بونفو، ۱۳۷۵: ۲۰۲).

سواره پرورش‌یافته محیطی جغرافیایی است که هوایش سرچشمه خلوص است و عاری از دود و آلودگی و گرد و غبار و غوغا و هیاهوی بی‌وقفه ماشین‌ها و ابزار صنعتی مدرن. او که خو گرفته به دمیدن هوای دشت‌ها و کوهستان‌ها و جویباران و گوش‌فرا دادن به نجوای روح‌انگیز پرستوها و مرغان عاشق و بوییدن شکوفه‌های وحشی روییده در دامان سبزه‌زاران است، اکنون در دوزخ شهر، در سیاهی آلودگی هوا و هیاهوی ماشین و صنعت گرفتار آمده و حال زار و نزار و روح رنجورش همزاد خورشید تابانی است که از شدت دود و آلودگی شهر، رُخ عالم‌افروزش را توان جلوه‌نمایی و فروزش نیست. سواره حالت بیزاری و دلزدگی^۶ از آلودگی شهر را چنان تصویر می‌کند که گویای ملالت خاطر و به‌ستوه - آمدن از فضای دودگرفته و آکنده از سر و صدای شهر است:

«وهرهز بوو گیانی من له شار و هاره‌هاری نهو/ له پوژی چلکنی نه‌خوش و تاو و یایو شهو/ له شاره‌کعت که مه‌ندی دووکه‌له که دپته‌دهر/ له مالی دهوله‌مه‌ند/ وه تیشکی بی‌گوناھی خوره‌تاو نه‌خاته به‌ند» (ایلخانی‌زاده، 2020: 561).

ترجمه: «روح و جانم از شهر و سر و صدایش/ و روزهای آلوده و بیمار و قیرگون شب‌آسای تیره‌اش به‌ستوه‌آمد/ از شهری که در آن، کمند به‌اسارت درآورنده دود/ از خانه سرمایه‌داران بیرون می‌آید/ و نور معصوم خورشید را در قبضه اسارت خویش می‌افکند».

حجازی که انس گرفته با تپش قلب مرغزاران و زمزمه چکاوکان و خیس خوردن در رطوبت وحشی چمنزاران و به‌آغوش کشیدن نسیم جان‌بخش روستاست، اکنون در فراسوی کرانه‌ناپدید شهر گم گشته و در گرداب آلودگی و ترافیک شهر و خیابان‌های شلوغ و اختناق‌آور و ازدحام جمعیت و هیاهوی جان‌فرسایش، به‌سان لیمویی است که قبل از چیده شدن از قامت سبز درخت، پُرطراوت و نمناک با شبنم سپیده‌دم و غوطه‌ور در موج سایه‌ها و گل سرسبد پرندگان بوده است؛ لکن بعد از جدایی از شاخه و برگ‌های سبز بهشتی، طراوت و شادابی از کف داده و دود و غبار، چهره سبز و پُرطراوتش را زرد و پژمرده ساخته است:

«سَلَّةُ لَيْمُونٍ غَادَرَتْ الْقَرْيَةَ فِي الْفَجْرِ/ كَانَتْ حَتَّىٰ هَذَا الْوَقْتِ الْمَلْعُونِ/ مُنْدَاهُ بِالطَّلِّ/ سَابِحَةً فِي أَمْوَاجِ الطَّلِّ/ كَانَتْ فِي عَفْوَتِهَا الْحَضْرَاءِ
عَرُوسَ الطَّيْرِ/ أَيَّ يَدٍ جَاعَتْ، قَطَفَتْهَا هَذَا الْفَجْرُ؟!/ حَمَلَتْهَا فِي غَبَسِ الْإِصْبَاحِ/ لِشَوَارِعِ مُخْتَنِقَاتِ مُرَدِّحَاتِ/ أَقْدَامٌ لِاتْتَوَقَّفُ/ سَيَّارَاتِ تَمَشِي
بِحَرِيقِ الْبَنَزِينِ» (حجازی، ۱۹۸۲: ۱۲۵-۱۲۶).

۶. «شاید هیچ پدیده روانی را بلاشرط نتوان به کلان‌شهر نسبت داد، مگر نگرشی که مشخصه‌اش دلزدگی است» (زیمل، ۱۳۷۲: ۵۷).

ترجمه: «سبد لیمو در صبحدم، روستا را ترک کرد/ تا همین زمان نفرین شده/ نمناک با شبنم سپیده دم بود/ شناور در امواج سایه/ در خواب سبزرنگش، عروس پرندگان بود/ کدام دست گرسنه در این صبحدم او را چید؟/ و در گرگومیش سپیده دم انتقالش داد/ به خیابان‌های انباشه از جمعیت و به هم فشرده و شلوغ/ قدم‌هایی که متوقف نمی‌شوند/ ماشین‌هایی که با سوخت بنزین حرکت می‌کنند».

در این دو نگاره شعری، سواره و حجازی به بیان تأثیر جسمی - روانی آلودگی بر کالبد و روان خویش پرداخته‌اند؛ کالبد ملول و روان شاعرانه پژمرده در محیط ماشینی و صنعتی شهر که تضادی دیالکتیکی با محیط بدوی روستا به منزله زادگاه نخستین دو شاعر دارد. در این تصاویر، جنبه روانی و جلوه روحی تأثیر آلودگی شهر بر دو شاعر، پُررنگ‌تر از جنبه تأثیر جسمانی است و این امر بسی بدیهی است؛ زیرا در سرای شاعرانه شاعر، روح تقدس و تقدم ذاتی بر کالبد مادی دارد.

۶-۴- هول‌انگیز و دلهره‌آور بودن عناصر مدرن شهری

با تخریب تدریجی سکونتگاه‌های روستایی و تبدیل آن‌ها به شهرک‌ها و ادغام شدن زیست‌بوم‌های طبیعی در حاشیه کلان‌شهرها، جای درختان را دکل‌ها و تیرهای برق و جای کلبه‌ها و کپر‌ها را سازه‌های آهنی و بتنی و کارگاه‌های صنعتی می‌گیرد و چشمه‌ساران و رودهای خروشان با فاضلاب‌های شهری جایگزین می‌شوند. روند تخریب زیستگاه‌های طبیعی و تغییر کاربری نواحی روستایی و تبدیل آن به بخشی از کلان‌شهرها به شکل فزاینده‌ای در جریان بوده و «هیولای بی‌شکل شهر به یک دگرگسی سرگردان خارج از هرگونه کنترل بدل می‌شود» (هاروی و مری‌فیلد، ۱۳۹۲: ۴۹) و «محیط سرد و بی‌روح شهرها در میان توده‌های عظیم آهن و آجر و امواج سنگین سازه‌های بی‌روح باعث تشدید استرس و ترس و دلهره و اضطراب می‌گردد» (تقی‌زاده، ۱۳۹۲: ۳۸).

سواره، آن کودک شیرخواره سپاه‌چادرهای عشیرت که مرتفع‌ترین سازه هستی در فراسوی دیدگانش در محیط روستا، رؤیت درختان قامت‌برافراشته چنار و سروهای جنگلی بود، اکنون در برزخ هزارتوی شهر با سازه‌هایی مواجه گشته است که سیمای ناآشنا و قامت دلهره‌آورشان حس ترس و اضطراب را در وجود شاعر برمی‌انگیزد؛ مجسمه‌ها و پیکره‌هایی که یادآور مترسک‌ها هستند و تیرهای برقی که نماد چوبه‌اعدام و چنگک قصابی:

«نه‌وهی که په‌یکره میسالی داوه‌له/ نه‌وهی که داره‌تیله، مه‌زه‌ری قه‌ناره‌یه» (ایلخانی‌زاده، ۲۰۲۰: ۵۶۱).

ترجمه: «تمامی مجسمه‌ها و پیکره‌ها سیمای مترسک را (در ذهن) تداعی می‌کنند/ تمامی تیرهای خطوط انتقال برق، نماد چوبه‌اعدام و قلاب قصابی هستند».

حجازی در محیط قاهره، سرگشته و سراسیمه در هیاهوی ماشین‌ها و صدای هواپیماها، با مردمانی شتابان و خیره به ساعت و منتظر در ایستگاه قطار شهری (تراموا) مواجه می‌شود که صدای گوش‌خراش قطار شهری چنان برایشان آشنا و دلپذیر است که گویی نویدآور مژده‌ای خوش است؛ اما شاعر غریب و بیگانه با جلوه‌های مدرنیته، به محض دیدن قطار شهری دچار ترس و دلهره و اضطراب می‌گردد. چه بسا قطار شهری برای حجازی تداعی‌کننده اژدها یا ماری غول‌پیکر باشد که با خزیدن بر سطح زمین در حال گذر است و صدای اصطکاک قطار با ریل‌های آهنی یادآور صدای وحشت‌آور آن مار و اژدها باشد:

«وَ النَّاسُ يَمْضُونَ سِرَاعًا/ لَا يَحْفَلُونَ/ أَشْبَاهُهُمْ مَمْضِي تَبَاعًا/ لَا يَنْظُرُونَ/ حَتَّى إِذَا مَرَّ التَّرَامُ/ بَيْنَ الرَّحَامِ/ لَا يَفْرَعُونَ/ لَكِنِّي أَحْسَى

التَّرَامُ/ كُلُّ غَرِيبٍ هَهُنَا يَخْشَى التَّرَامُ!» (حجازی، ۱۹۸۲: ۱۱۵-۱۱۶).

ترجمه: «مردم شتابان گذر می کنند/ اعتنایی نمی کنند/ سایه هایشان پشت سرشان حرکت می کند/ نگاه نمی کنند/ حتی هنگامی که قطار شهری میان انبوه مردم عبور می کند/ نمی ترسند/ اما من از قطار شهری می ترسم/ اینجا هر غریبی از قطار شهری می هراسد!».

هژمونی مدرنیته و سایه سنگین آن بر زندگی دوره معاصر، بیش از این که جلوه گاه دستاوردهای علمی و تسریع تکنولوژی باشد، هراسی در قلب انسان از خودبیگانگی سده حاضر و خراشی بر کالبد احساس و عاطفه وی در نتیجه وارونگی در وعده های نامحقق است که مدرنیته طلایه دارش بود. در این میان، شاعرانی همچون سواره و حجازی که از زادگاه بی آلاش و روستایی نخستین خویش بریده و در محیط کلان شهر سکنی گزیده اند، پا در ورطه گردابی نهاده اند که دگرگسی بی حساب و کتابش را نتیجه ای جز فزونی اضطراب و ترس و روند رو به رشد آسیب های روحی - روانی نبوده است.

۵-۶. فقدان شادی و احساس دلتنگی، دل مُردگی و افسردگی

پیامد روند روزافزون توسعه کلان شهرها و افزایش شهرنشینی، علاوه بر آسیب های زیست محیطی و مثله کردن زیستگاه های طبیعی، فزونی یافتن لطمه های روحی، افسردگی، انزوایی و احساس از خودبیگانگی^۷ است. «زندگی در شهرهای بزرگ، زندگی طبیعی انسان نیست و انسان تحت چنین شرایطی از نظر فیزیکی، ذهنی و اخلاقی تحلیل می رود» (هوبارد، ۱۳۹۶: ۵۵) و «انسان شهرنشین بی عاطفه، پیچیده، سرد و واژه می شود» (باندرز، ۱۳۹۰: ۲۱) و با وجود زندگی در فراخی شهر، احساس زیستن در زندان و علی رغم حضور در میان انبوهی از مردم، احساس تنهایی می کند و متعاقباً در گردابه افسردگی و دل مُردگی گرفتار می آید؛ پیامدی که برونداد زیستن در فضایی ماشینی و فارغ از احساس است که القاکننده گسستن از فطرت بدوی و دیرینه زادی است که انسان را ناخواسته به طبیعت و سرشت اساطیری آغازین پیوند می دهد.

فضای اندوه گرفته کوچه ها و خیابان های تهران یادآور هیچ یک از روزگاران سرور و خنده های برخاسته از ژرفای قلب سواره در محیط روستا و مردمانی نیست که مهربانی را بی دریغ به شاعر ارزانی می داشتند. برعکس، فضای تهران آکنده از اندوه و ماتم بود و امواج غم از هر سو، قلب و روح شاعر را احاطه کرده و بر قلب رنجورش زخم می زد؛ فضای شهری ای که در قبضه قدرت سرمایه داری بود و پول و ثروت در آن بر همه چیز مقدم شمرده می شد و انسانیت انسان بی بهاتر از هر چیز دیگر؛ همان جا که مجالی برای عشق ورزیدن و عاطفه انسانی نداشت و گستره ای فراخ برای حزن و اندوه و افسردگی بود:

«له ههر شه قام و کوچه یه ک شه پوری شینه / دی بهره دلّم / له شاری تو، له بانی عهرشه قوندهری دراو / شماره که ت ناسکه جوانه که م! / تهسکه بو نهوین و بو خه فته ههراو» (ایلخانی زاده، 2020: 561-562).

ترجمه: «از هر کوچه و خیابانی، موجی از غم و اندوه و شیون/ به سوی قلب و روحم روانه می شود/ در شهر تو، پول و سرمایه در عرش و اوج جای دارد^۸/ ای آهوی زیبارخم! شهر تو/ برای مهر ورزیدن مجالی است تنگ و نافرآخ و برای اندوه و ماتم، مجالی بس فراخ».

۷. «اغلب محققان معتقدند که انزوا و از خودبیگانگی ویژگی های غالب زندگی شهری هستند» (شارع پور، ۱۳۸۷: ۱۹۵).

۸. اشاره ای است به تمرکز سرمایه و قدرت اقتصادی در شهر که از آن با اصطلاح «شهری شدن سرمایه یا انباشت سرمایه در شهر» (هاروی، ۱۳۹۲) تعبیر می شود.

حجازی که در هیاهوی خیابان‌های آلوده و غبارگرفته قاهره سرگردان بود، در میان گوناگونی نژادها و تنوع زبان‌ها و لباس‌های مردمان ساکن در شهر، حیران و گمگشته می‌گردد. گویی شاعر مفهوم زندگی و هستی را گم کرده و رابطه معناداری میان خود و انبوه جمعیت پیرامون نمی‌یابد. گویی میان شاعر و آن جمعیت، میله‌های آهنین قرار دارد و بینشان فرسنگ‌ها فاصله است؛ چندان‌که خود را زندانی می‌انگارد و آن‌چنان اندوه‌زده و افسرده است که احساس زنده‌بودن و زندگی کردن به او دست نمی‌دهد؛ گویی تنها خواب زندگی کردن را می‌بیند! آری! فضای تیره و ماتم‌گرفته شهر و دود و گرد و غبار و غوغای صنعت و تکنولوژی آن و روابط انسانی سرد و یخبندان عاطفی حاکم بر جامعه شهرنشین، شاعر روستازاده را به انزوای سکوت و خموشی و دل‌مردگی کشانده و شور و شوق وی را به بند کشیده و سایه سنگین اندوه بر دنیای شاعرانه‌اش سیطره افکنده است:

«حَيَاتِي قِصَّةٌ خَرَسَاءُ ... أَحَارٌ فِي تَهْدِ الْأَجْناسِ وَ اللَّغَاتِ وَ الْأزْيَاءِ / فَأَرْقُبُ الْحَيَاةَ صَامِتًا / مَكْبَلُ الْحَيْنِ / كَأَمَّا بَيْنِي وَ بَيْنَ النَّاسِ قُضْبَانٌ / كَأَنِّي سَجِينٌ! / أُشِيرُ، أَحْلَمُ الْحَيَاةَ؛ لِأَعِيشُهَا» (حجازی، ۱۹۸۲: ۲۳۱-۲۳۲).

ترجمه: «زندگی‌ام داستانی گنگ و مبهم است/ در گونه‌گونی نژادها و زبان‌ها و لباس‌ها، سرگردان و حیران می‌شوم/ در سکوت و خاموشی، زندگی را نظاره می‌کنم/ با اشتیاقی به غل و زنجیر کشیده‌شده/ گویی میان من و مردم، میله‌های آهنی وجود دارد/ گویی زندانی هستم! / اشاره می‌کنم، خواب زندگی را می‌بینم؛ زندگی نمی‌کنم (آن را زندگی نمی‌کنم)».

۶-۶- ترک شهر و بازگشت به روستا

در جلوه‌گاه اندیشه و عاطفه سواره و حجازی، تجربه اقامت در شهر، تکرار تجربه «گم کردن هاله زرین در گل و لای خیابان» (برمن، ۱۳۹۲: ۱۸۸-۱۸۹) است. محیط ملامال از صفا و صمیمیت و جلوه‌های اسطوره‌ای و رازآمیز روستا و طبیعت، برای دو شاعر به‌مثابه همان هاله زرین است و دور شدن از چنین محیطی حکم گم کردن هاله زرین در گل و لای خیابان را دارد و به تعبیری دیگر، روستا جلوه‌گاه مدینه فاضله گمگشته در ورای سیاه‌شهرهای آکنده از دود و آلودگی است و محیط آرمانی‌اش بهشت گمشده‌ای در فراسوی تلاطم امواج دریای کرانه‌ناپیدای صنعت و مدرنیته است. خاطرات تلخ روزهای زیستن در محیط فرساینده شهر و گرفتار آمدن در قبضه تنگنا و اندوه و افسردگی ناشی از به‌سربردن در محیطی ناهمگون با روح نازک‌طبع و احساس بس لطیف و شاعرانه سواره و حجازی، اسب خیال دو شاعر را در جولانگاه تهی از آرامش شهر می‌رماند و رهسپار فراخی آغوش طبیعت و روستا می‌سازد؛ همان‌جا که چیرگی آهن و صنعت و سازه‌های مدرن بی‌روح و نورهای مصنوعی و آلودگی و هیاهو و ازدحام را رونق و اعتباری نیست.

سواره که قلب و روحی رنج‌دیده از محیط بی‌روح و آهنین شهر دارد و دیگر زیستن در محیط مصنوعی و ملامال از آرایش شهر را بر نمی‌تابد و روح و جانش از تنگنای کوچه‌های تنگ شهر به تنگ آمده است، درد غربت و انزوای روحی و رنج درون را فریاد می‌زند و بدین‌سان با نوعی برون‌ریزی^۹ و بیان ملالت از فضای شهر، رخت هجرت و گذار از شهر برمی‌بندد تا عازم زادگاه دیرین و اسطوره‌ای خویش گردد. آری! سواره اسب خود را برای سفر زین می‌کند تا عازم روستا گردد؛ همان‌جا که زمزمه چشمه‌سارانش التیام‌بخش سوز و گداز جان و روح است و نور سحرآمیز مهتابش با تبسم لبان

۹. «برون‌ریزی (acting out) اصطلاحی است در روانکاوی برای توصیف هرگونه رفتار بی‌اختیار و مهارنشده که از امیال و خیالات ناخودآگاهانه سرچشمه می‌گیرد و معمولاً ماهیتی ستیزه‌جویانه دارد و می‌تواند موقتاً از تنش‌های شخص بکاهد» (ریچاردز، ۱۳۸۲: ۲۰۴).

شاعر درمی‌آمیزد و در معبد آرمان شهرش جایی برای نیرنگ و جفا نیست و فضای لاهوتی‌اش عاطفه و الهام شعری سواره را رنگ و جلوه‌ای خاص می‌بخشد:

«گولم! دلم پره له دهرد و کول/ ته‌لیم برؤم له شاره‌کەت/ ته‌لیم به جامی ناوی کانیاوی دپیه‌که‌م/ عیلاجی که‌م کولی دلی پرم، له دهردی نینتزاره‌کەت/ ته‌لیم برؤم له شاره‌کەت! له شاری چاو له‌بەر چرای نیتون شه‌واره‌کەت/ برؤمه دی که مانگه‌شه و بزیتته ناو بزەم/ چلون بژیم له شاره‌کەت؟/ که پره‌بدل دژی گزەم! منی که گوچی تاوی گهرمی بهر ده‌واره‌که‌ی عه‌شیره‌تم/ به داره تهرمی کووچه ته‌نگه‌کانی شاره‌کەت/ رانه‌هاتووه له‌شم/ بناری پر به‌هاری دی/ ره‌نگی سوور و شین نه‌دا/ له شاعر و عاتیفه‌ی گه‌شم» (ایلخانی زاده، 2020: 561-562).

ترجمه: «نازنینم! قلبم سرای درد و سوز و گداز گشته است/ اندیشه آن دارم که شهر تو را ترک گویم/ اندیشه آن دارم که با جامی از آب چشمه‌ساران روستایم/ سوز و گداز قلب رنجورم را/ از درد انتظارت التیام بخشم/ سودای آن دارم که شهر تو را ترک گویم/ شهری که چشمان شامگاهانش خیره به روشنایی لامپ نئون است/ به روستا بروم تا نور مهتاب به لبخند لبانم رسوخ کند/ چگونه در شهر تو زندگی کنم؟/ در حالی که از ته دل، با حيله و نیرنگ^{۱۰} ستیز و دشمنی دارم/ من که شیرخورده آفتاب گرم سیاه‌چادرهای عشیرت و روستا هستم/ جسم و جانم به نعش‌کش کوچه‌های تنگ و نافراخ شهرت خو نگرفته است/ دامنه کوهساران بهارگونه روستا/ شعر و عاطفه شعله‌ورم را با رنگ‌های سرخ و سبز می‌آراید».

حجازی که ورطه‌گاه و باتلاق ماورای ویتیرین زیبای شهر و گنبدهای سرای شهوت و گلدسته‌های آغشته به الحاد و کُفرش را به چشم دیده و در مرداب شباهنگامش بوی تعفن را استشمام کرده و در همه‌مه‌جان‌فرسایش به‌سان مرده‌ای متحرک و رؤیایی گذرا گشته است، از پشت میله‌های آهنی زندان شهر با آخرین نفس در قفس فریاد برمی‌آورد و به بیان درد جانکاه تجربه زیستن در شهر می‌پردازد؛ همان شهر کافر و ملحدی که حجازی ترکش می‌گوید و دیگر به سویس باز نخواهد گشت:

«إني أشم في أماسيك يا مدينتي! / ریح العفن» (حجازی، ۱۹۸۲: ۲۵۲) «لا! لن أعود / لا. لن أعود ثانياً بلا نقود/ يا قاهرة! / أيا قبأبا مُتخمت قاعده/ يا مندنات ملحده/ يا كافرة! / أنا هنا لا شيء، كالموتى، كرويا عابرة» (همان، ۱۱۷-۱۱۸).

ترجمه: «ای شهر من! در شامگاهانت بوی تعفن استشمام می‌کنم/ نه! هرگز باز نمی‌گردم/ بدون پول دوباره باز نمی‌گردم/ ای قاهره! ای گنبدهای بر زمین نشسته از سوء هاضمه (از فرط شهوت و لذت‌پرستی)/ ای گلدسته‌های ملحد و بی‌ایمان! ای کافر! من اینجا چیزی نیستم، همچون مردگان، همچون رؤیایی گذرا».

بنابراین حجازی با گسستن از شهر و رهایی از زندان فرساینده صنعت و مدرنیته، رهسپار روستا و دیار دیرین کودکی می‌گردد؛ همان‌جا که یادواره‌هایش به بن‌مایه و سرچشمه الهامی برای سروده‌های شاعر تبدیل شده‌اند و حتی در زمان زیستن در شهر نیز، خاطرات آن جلوه‌گاه دیرینه اساطیری را از یاد بُرده و همواره در یادواره روستا و طبیعت و دوران

۱۰. اشاره‌ای است به رواج حيله و دروغ و نیرنگ در میان مردم شهرنشین و دور شدن از خصلت‌های اصیل و زیننده انسانی. «شهر دنیایی است که تمامی شالوده‌های سنتی کردار اخلاقی، اعتبار خود را از دست داده‌اند یا کنار گذاشته شده‌اند و ملاک‌های متعالی در آن پوسیده است» (ریچاردز، ۱۳۸۲: ۲۴۳). «شهرنشینان از این‌رو که پیوسته در انواع لذت‌ها و عادات تجمل‌پرستی و ناز و نعمت غوطه‌ورند و به دنیا روی می‌آورند و شهوات دنیوی را پیشه می‌گیرند، نهاد آنان به بسیاری از خوی‌های نکوهیده و بدی‌ها آلوده شده‌است و به همان اندازه که خوی‌های ناپسند و عادات زشت در نهاد آنان رسوخ یافته‌است، از شیوه‌های رفتارهای نیک و نیکویی دور شده‌اند. شهرنشینان پایان اجتماع و عمران است و سرانجام آن فساد و منتهای بدی و دوری از نیکی است» (توسلی، ۱۳۹۳: ۱۳۷-۱۳۸).

کودکی غرق و غوطه‌ور است. حجازی با گریز از شهر، رو به سوی دیاری می‌نهد که خانه‌هایش کلبه‌هایی پوشیده‌شده با گل سرخ است و در آنجا اثری از ازدحام و هیاهوی مردم و زندگی تصنعی شهرنشینان و قفس‌های آهنی و سیمانی شهر نیست و هرآنچه هست همه آزادی و خلوص و ثبوت و یکرنگی محض و مطلق است و خبری از تغییرها و دگرگونی‌های لحظه‌ای سرسام‌آور شهر و رفتار آغشته به ریا و نیرنگ شهرنشینان نیست و آغوش پرمهر و عطوفتش همواره مأوایی برای سکنی‌گزیدن دارد و جای‌جای خاکش کتاب تاریخی است که خاطرات ساکنان خویش را در دل نهفته دارد و هر مکان و زاویه‌ای از آن با انسان آشناست و گستره‌اش را محدودیت و تنگنایی نیست و گذر سال‌هایش دمی از عمر نمی‌کاهد:

«أَيْنَ اَزْدِحَامِ النَّاسِ؟ / أَيْنَ اصْطِنَاعِ الزُّرْعِ فِي آتِيَةِ مِنَ النَّحَاسِ؟ / هُنَا الْمَدَى لَا يَعْرِفُ الْحُرَّاسُ / هُنَا أَنَا حَرٌّ / هُنَا الطُّيُورُ تَسْتَطِيعُ أَنْ تَطِيرَ / هُنَا النَّبَاتُ لَا يَزَالُ أَخْضَرَ الرَّدَاءِ / كَيْوَمَ كَانُ / وَ لَا يَزَالُ يَرْضَعُ السَّمَاءَ / كَيْوَمَ كَانُ / هُنَا الْحَقِيقَةُ الَّتِي لَا تَعْرِفُ / التَّلَوْنَ الْمُقْبِتَ / هُنَا الدَّوَامُ وَ لَثُبُوتَ / حَتَّى هُنَا الْأَحْزَانُ لِأَمْوَاتٍ / لِكُلِّ شَيْءٍ هَهُنَا تَارِيخٌ / كُلُّ مَكَانٍ أَسْبَلَ الْجَفْنَ عَلَى زَمَانٍ / وَ هَهُنَا كُلُّ مَكَانٍ يَعْرِفُ الْإِنْسَانَ / يَا مَوْطِنِي الْقَدِيمَ! / نَفْسِي الَّتِي أَعْتَقَهَا مِنْ سَجْنِهَا الرَّحِيلِ / تَطُوفُ فَوْقَ جَوْكِ النَّبِيلِ / تَغْسَلُ مَا فِي صَدْرِهَا مِنَ الدَّخَانِ / تَلْتَمِسُ الْحَنَانَ / تَلْتَمِسُ الْعَمَرَ الَّذِي انْقَضَى هُنَا / تَلْتَمِسُ الَّذِي هَمَّا مِنَ الشَّجَرِ / وَ مِنْ رِفَاقِ الضَّحْكِ وَ الْبُكَاءِ؛ / إِخْوَةَ الطُّفُولِ / لَعَلَّهُمْ يَهَيِّئُونَ الْآنَ مَوْكَبَ الرَّحِيلِ / وَ رَهْمًا لَمْ يَكْبُرُوا، لَمْ يَشْهَدُوا الرَّجُولَةَ» (همان، ۴۴۲-۴۴۵).

ترجمه: «ازدحام و هیاهوی مردم کجاست؟ / پرورش دادن گل و گیاه در ظرف مسی کجاست؟ / اینجا گستره و حدود، نگهبان نمی‌شناسد / اینجا من آزاد هستم / اینجا پرندگان را یارای پرگشودن است / اینجا گیاه همچنان جامه‌ای سبز بر تن دارد / همان‌گونه که بود / و آسمان همچنان می‌بارد / همان‌گونه که بود / اینجا حقیقتی هست که با دورنگی نفرت‌انگیز، بیگانه است / اینجا استمرار و ثبات هست / اینجا حتی اندوه‌ها نیز زوال نمی‌پذیرند / اینجا برای هر چیز، تاریخ وجود دارد / هر مکانی پلک بر زمان فرومی‌بندد / و اینجا هر مکانی انسان را می‌شناسد / ای سرزمین دیرین من! / روح من که سفر از زندان رهایی‌اش بخشید / بر بلندای فضای اصیل و متعالی‌ات پرواز می‌کند / و دود و آلودگی درون سینه‌اش را می‌شوید / مهربانی را می‌جوید / اینجا عمر سپری‌شده را می‌جوید / درختان رشد و نمو کرده را می‌جوید / و دوستان گریه و خنده را؛ برادران دوران کودکی / شاید هم اکنون کاروان سفر را مهیا می‌کنند / و چه بسا بزرگ نشده‌اند و روزگار بلوغ مردان را تجربه نکرده‌اند!».

۷- نتیجه‌گیری

بنابر مقایسه اشعار دو شاعر مورد بررسی در این تحقیق، می‌توان دریافت که هر دو شاعر از اندیشه‌های مکتب رماتیسیم تأثیر پذیرفته‌اند و در واقع، یکی از منابع الهام آن دو بوده است، لیکن هیچ مستندی دال بر تأثیرپذیری یکی از دو شاعر از دیگری یافت نشد.

نگاره‌های شعری سواره در تعبیر از پدیده شهرگریزی دارای جنبه ایجاز و اختصار بیشتری در مقایسه با تصاویر شعری حجازی است و از این رویکرد، سروده‌های حجازی دامنه گسترده‌تری از معانی و مفاهیم گره‌خورده به موضوع شهرگریزی را بازنمایی می‌کند. حضور عناصر و سازه‌های مدرن و تعبیر از جلوه‌های گونه‌گون و نمودهای متنوع زندگی شهری و کاربرد اصطلاحات و واژگان و معانی متعلق به مدرنیته در شعر حجازی شمولی بسیار وسیع‌تر و پُربسامدتر از سروده‌های سواره دارد و این امر نشأت گرفته از معاصر بودن دوره حیات حجازی با قرن بیست و یکم و ظهور المان‌های نوین مدرنیته در آن است.

احساس تنهایی و عزلت روحی برآمده از روابط اجتماعی سرد و فارغ از عاطفه محیط شهری، تجربه مشترک سواره و حجازی در جامعه کلان‌شهری مبتلا به فردگرایی است، لکن افزونگی مدرنیته و شتاب چرخ صنعت در روزگار حجازی، به تجربه دردمندی وی از روابط سرد و بی‌عاطفه موجود در شهر ژرفای بیشتری در مقایسه با سواره بخشیده است. احساس ترس و دلهره ویژگی مشترک دو شاعر در مواجه‌شدن با عناصر و سازه‌های مدرن شهری است، با این تفاوت که عناصر و جلوه‌های مدرن موجود در دوره حیات حجازی که در شعر وی نمود یافته‌اند، اضطراب و استرسی دوچندان را پدیدار می‌گرداند و این امر ناشی از نوظهور بودن جلوه‌های مدرنیته در عصر سواره و به‌اوج‌رسیدن آن در دوره حجازی است. احساس دل‌تنگی نشأت‌گرفته از سکونت در شهر، در سروده‌های سواره غالباً در چارچوب حزن و ماتمی عمیق منحصر می‌گردد؛ اما این احساس در اشعار حجازی غالباً با نوعی افسردگی و گمگشتگی و ازخودبیگانگی همراه است. برون‌ریزی و تعبیر از رنج حاصل از شهرنشینی در شعر سواره بر منوال رنج‌سروده‌های شعرای رمانتیک، بیانگر احساس اندوهی ژرف و دردی جانکاه است؛ لکن این برون‌ریزی در اشعار حجازی گاه با بیان نفرت و گاهی دیگر با کاربرست تعبیر رکیک در مخاطب قرار دادن شهر در جهت ابراز دردمندی و رنجوری توأمان می‌گردد. نمود ستوهیدگی و بیزاری از آلودگی شهر و فریاد برآوردن از اختناق حاصل از دود و هیاهوی محیط شهری در شعر سواره، در قالبی صریح‌تر و پژواکی طنین‌اندازتر از سروده‌های حجازی بروز می‌یابد.

واژگان حجازی غالباً از تبار واژه‌های متداول و همسو با دوره معاصر است؛ لکن واژگان سواره گاه در ژرفای فرهنگ کهن‌گردی ریشه می‌دواند و این امر به دیوان شعری‌اش رنگ و بوی معجمی از واژگان رمیده از دنیای معاصر می‌بخشد. کاربرد استعاره و نماد در سروده‌های سواره بسامدی چشمگیرتر از سروده‌های حجازی دارد و از این رهیافت، زبان شعری حجازی غالباً بر تصریح و بیان بی‌پرده تکیه می‌کند.

طبیعت‌گرایی و اشتیاق بازگشت به روستا به‌عنوان گریزگاه و جلوه‌ای از شهرهراسی و شهرگزیزی در اشعار دو شاعر نمود یافته است؛ لکن بازنمایی تصاویر طبیعت و روستا به‌مثابه دنیای آرمانی و زادگاه نخستین، در سروده‌های سواره تجلی و بازتاب گسترده‌تری از اشعار حجازی دارد، به گونه‌ای که اغلب نگاره‌های شعری سواره آمیخته با جلوه‌های رازناک و اسطوره‌ای طبیعت است. شهرسروده‌های سواره و حجازی و نگاره‌های دو شاعر در تصویر شهرهراسی و شهرگزیزی، آینه بازنمایی پدیده‌ای اجتماعی در عصری است که معمای سرسام‌آور مدرنیته بر زندگی ساکنان کلان‌شهرها سایه گسترده بود و به تبع آن، دنیای ادبی شاعران روستازاده رنگی از احساس گمگشتگی و انزوا و بیگانگی در محیط شهر به خود گرفت. از این رویکرد:

چیرگی سازه‌ها و عناصر مدرن بر کالبد کلان‌شهرها و رشد روزافزون ساختمان‌ها و آسمان‌خراش‌ها و در نتیجه زوال تدریجی سکونتگاه‌های اصیل روستایی، پدیدار شدن فضایی نامأنوس و ناهمگون با روح و جان سواره و حجازی را در پی داشته و به تقابلی دیالکتیکی میان دیدگاه دو شاعر و روند مدرنیته موجود انجامیده است. سکنی‌گزیدن سواره و حجازی در محیط بی‌روح شهر که فردگرایی و دیوارهای قدرافراشته میان روابط انسانی و عاطفی شناسه بارز آن است، به تعمیق حس تنهایی و عزلت دو شاعر منجر گشته و برخوردتابیدگی و جامعه‌گزیزی آن دو را ژرفا بخشیده است.

آلودگی هوا و صوت و فضای دودگرفته و آکنده از هیاهوی شهر که ناهمنوا با هوای پاک و محیط آرام و تهی از دغدغه و غوغای روستاست، سیمای هستی را در دیدگان سواره و حجازی تیره ساخته و احساس پژمردگی و تکیدگی جسمی - روحی آن دو را دامن زده است. رویارویی سواره و حجازی با المان‌ها و عناصر دلهره‌آور مدرن شهری که تضادی محسوس و تفاوتی ملموس با جلوه‌های اُنس‌پذیر محیط روستا و تصاویر پیش‌ساخته ذهنی و ناخودآگاه دو شاعر دارد، برانگیزنده احساس ترس و اضطراب و استرس در قلب و روان آن دو بوده است.

زیستن در محیط بی‌روح و عاطفه شهر و به‌سربردن در میان مردم وازده و گسسته از فطرت اصیل نخستین، سواره و حجازی را با مکانی فارغ از مفهوم رابطه انسانی - اجتماعی مواجه ساخته و احساس غربت و پژمردگی و افسردگی و ازخودبیگانگی را در روان و خاطر دو شاعر ریشه‌دار کرده است. زنجیره رنج تشکیل‌شده از مواجه شدن با عناصر و سازه‌های نامأنوس و رعب‌انگیز مدرن و زیستن در محیط سرد و تهی از عاطفه و آلوده شهر و احساس دلتنگی و افسردگی و بیگانگی، سواره و حجازی را به ترک شهر و بازگشت به سوی فضای اسطوره‌ای روستا سوق داده است. محیط بی‌آلایش روستا و طبیعت رازآلود به‌عنوان زادگاه نخستین بشر، مدینه فاضله‌ای است که مأوای سواره و حجازی در گریز از فضای نامأنوس و بیگانه شهر بوده و به‌مثابه گنجینه روحی و لوح حافظ روزگاران گذشته، تداعی‌کننده یادواره‌های اساطیری دوران کودکی و زیستن در محیط عاری از دغدغه زیستگاه مادری است.

منابع

گردی:

ئیلخانی زاده، سواره (۱۳۷۹). *تاپۆز و بوومه لیل*. تاران: دهزگای چاپ و بلاوکرده وهی پانیز.
_____ (۲۰۲۰). *شهنگه سوار «سه رجه می بهره مه کانی سواره ئیلخانی زاده»*. کوکرده وهی عومهر ئیلخانی، چاپی دووهه م، سنه: ناوهندی چاپ و بلاوکرده وهی کوردستان.
_____ (۲۰۰۷). *زهمزه می زولال «سه رجه می بهره مه کانی سواره ئیلخانی زاده»*. ههولیز: دهزگای چاپ و بلاوکرده وهی ناراس. بههره وه، محمه مه (۲۰۱۱). *شعیر و په خشان سواره*. ههولیز: ناکادیمیای کوردی.

فارسی:

باندز، مایکل (۱۳۹۰). *نظریه اجتماعی شهری (شهر، خود و جامعه)*. ترجمه رحمت الله صدیق سروستانی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
برمن، مارشال (۱۳۹۲). *تجربه مدرنیته*. ترجمه مراد فرهادپور، چاپ هشتم، تهران: انتشارات طرح نو.
بونفو، ادوارد (۱۳۷۵). *آشتی انسان و طبیعت*. ترجمه صلاح الدین محلاتی، تهران: مرکز نشر دانشگاه تهران.
تقی زاده، عباس (۱۳۹۲). *شهر آرام شهر استرس زد*. تهران: انتشارات تیسرا.
توسلی، غلام عباس (۱۳۹۳). *جامعه شناسی شهری*. تهران: انتشارات جامعه شناسان.
جنکس، کریس (۱۳۹۴). *خرده فرهنگ تکه تکه شدن اجتماع*. ترجمه هاشم آقابیک پوری و جلیل سحابی، تهران: انتشارات جامعه شناسان.
جیلوش، جرمی (۱۳۸۸). «شهرنگاری های والتر بنیامین». ترجمه جواد طلوعی، *نشریه خردنامه همشهری*، شماره ۳۵، ص ۵۴ - ۵۷.
حیدریان شهری، احمد رضا (۱۳۹۱). «بررسی تطبیقی شهرگزیزی و بدوی گرایی در شعر سهراب سپهری و عبدالمعطی حجازی». *مجله زبان و ادبیات عربی*، دوره ۴، شماره ۶، ص ۳۹ - ۶۲.
رضوانی، محمدرضا (۱۳۸۹). «شهرگزیزی و چشم انداز تمرکززدایی در شهر تهران». *نشریه مدیریت شهری*، دوره ۸، شماره ۲۵، ص ۴۹ - ۶۲.
ریچاردز، بری (۱۳۸۲). *روانکاوای فرهنگ عامه*. ترجمه حسین پاینده، تهران: انتشارات طرح نو.
زیمل، گئورگ (۱۳۷۲). «کلان شهر و حیات ذهنی». ترجمه یوسف ابازری، *نشریه نامه علوم اجتماعی*، شماره ۳، جلد ۲، ص ۵۳ - ۶۶.
سواج، مایک و وارد، آلن (۱۳۸۷). *جامعه شناسی شهری*. ترجمه ابوالقاسم پوررضا، چاپ پنجم، تهران: انتشارات سمت.
شارع پور، محمود (۱۳۸۷). *جامعه شناسی شهری*. تهران: انتشارات سمت.
شالین، کلود (۱۳۷۲). *دینامیک شهری*. ترجمه اصغر نظریان، چاپ اول، مشهد: انتشارات آستان قدس.
عبدی، صلاح الدین و ناصح ملایی (۱۳۹۷). «بررسی تطبیقی سبک شناسانه ی قصیده ی هه لۆ سواره ایلخانی زاده و النسر عمر ابو ریشه». *پژوهشنامه ادبیات کردی*، سال ۴، شماره ۱، صص. ۲۰۷-۲۲۶.
کاظمی، بهار و احمدی، جمال (۱۴۰۰). «بررسی زبان سمبولیک اجتماعی در شعر خه وه بهردینه سواره ایلخانی زاده». *فصلنامه ادبیات و زبان های محلی ایران زمین*، دوره ۱۱، شماره ۳، ص ۱۱۵-۱۳۸.
کوئن، بروس (۱۳۸۸). *مبانی جامعه شناسی*. ترجمه غلام عباس توسلی و رضا فاضل، چاپ بیست و دوم، تهران: انتشارات سمت.
گیدنز، آنتونی و ساتن، فیلیپ (۱۳۹۵). *جامعه شناسی*. ترجمه هوشنگ نایی، تهران: نشر نی.
مامفورد، لوییز (۱۳۸۵). *فرهنگ شهرها*. ترجمه عارف اقوامی مقدم، تهران: مرکز مطالعاتی و تحقیقاتی شهرسازی و معماری.
نقدی، اسدالله (۱۳۹۰). *انسان و شهر*. همدان: انتشارات دانشگاه بوعلی سینا.
وودز، مایکل (۱۳۹۰). *جغرافیای روستایی*. ترجمه محمدرضا رضوانی و صامت فرهادی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

هاروی، دیوید و مری فیلد، اندی (۱۳۹۲). حق به شهر. ترجمه خسرو کلانتری، چاپ دوم، تهران: انتشارات مهریستا.
 _____ (۱۳۹۲). شهری شدن سرمایه. ترجمه عارف اقوامی مقدم، چاپ دوم، تهران: نشر دات.
 هوبارد، فیل (۱۳۹۶). شهر. ترجمه افشین خاکباز، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

عربی:

حجازی، أحمد عبدالمعطی (۱۹۸۲). دیوان الشعر. الطبعة الثالثة، بيروت: دار العودة.
 دراقی، زبیر (۱۹۹۲). محاضرات فی الأدب المقارن. بن عكنون (الجزائر): ديوان المطبوعات الجامعية.
 علی، عبدالرحمان (۲۰۰۵). النقد الأدبی بین الحداثه و التقليد. القاهرة: دار الكتاب الحديث.
 فهمی، ماهر (۱۹۸۱). الحنين و الغربة فی الشعر العربي الحديث. الطبعة الثالثة، بيروت: دار الشروق.
 المناصرة، عزالدین (۱۹۶۵). «لقاء مع أحمد عبدالمعطی حجازی». مجلة الأفق الجديد، العدد ۴، السنة ۴، ص ۲-۵.
 موسى حمودة، حنان (۲۰۰۶). الزمكانية و بنية الشعر المعاصر (أحمد عبدالمعطی حجازی نموذجاً). الأردن: عالم الكتب الحديثة.
 نظری منظم، هادی و منصور، ریحانه (۱۳۸۹). «الأدب المقارن مدارسه و مجالات البحث فيه». مجلة التراث الأدبی، السنة ۲، العدد ۸، ص ۱۲۵-۱۴۱.

انگلیسی:

Benjamin, Walter (1978). *One Way Street and Other Writing*. London: Verso Press.
 Freud, Sigmund (1961). *Civilization and Its Discontents*. New York: Norton Publication.
 Mumford, Lewis (1961). *The City in History*. Harmondsworth: Penguin.
 Schwela, Dietrich and Zali, Olivier (1999). *Urban Traffic Pollution*. Britain: Taylor and Francis Publications.
 Simmel, George (1950). *The Metropolis and Mental Life*. New York: Free Press.